



سیره نویسی؛ گرایش‌ها و ضرورت‌ها

گفت‌وگو با دکتر صادق آیینه‌وند و دکتر مصطفی دانشاد

ند هستند. در سه جبهه برای نمونه «انفسار» کوفی و «رشاد» شیخ مفید منابع دسته اول ما هستند و همه مورخین از هر حزب و دسته و گروهی به طور پکسان به آن استناد می‌کنند. منابعی که مربوط به قرن پنجم به بعد را منابع دسته دوم می‌گوییم که از منابع پیشین استفاده کرده‌اند. در واقع منابع از لحاظ تاریخی هر چه نزدیک به حدوث واقعه باشد، اعتبار بیشتری دارند. اگر منظور آن یکسانی منابع در تاریخ است، این منابع حدود صد و پنجاه منبع هستند که برای همه مورخین به عنوان منابع دسته اول قابل اعتماد است. اما شیوه و روش استناد و تحقیق در مورد ایشان برای مورخان البته پکسان نیست.

سؤال: گویا ما در سیره‌نویسی بیشتر با کارکرد این نگارش‌ها سروکار داریم و اصلاً به صحت و سقم آن‌ها - آن چنان که در فقه به آن می‌پردازیم - سروکار نداریم. آیا واقعا این گونه است؟

آیینه‌وند: این - جره در دل همان فقه و حدیث بوده و در نیمه اول قرن هجری از آن استخراج شده است. قسمت‌هایی که استخراج شده سیره اخص و سیره اعم است. در سیره اعم، نگاه ما به روایات بر اساس مبانی موجود در ترحیح و مرجع میان روایات نیست و بیشتر بر اساس متن سند، کار خود را پیش می‌بریم. ولی در سیره اخص همان کاری را می‌کنیم که فقه می‌کند و در حقیقت جرح و تعدیل انجام می‌دهیم. در

لحافظون این منبع عمیق‌ترین منبعی است که می‌تواند به ما کمک کند. در مورد سیره هم می‌توانیم چیزی که از دل حدیث خارج شده را هم از جهت دلالی و هم از جهت درایتی در سیره اثر بحث کنیم و مشکلی نیست. یک سلسله استدلالات هم هست که می‌شود به راحتی آنها را نقد کرد و اکثر گذاشته ما از این جهت که نتوانیم به منابع قابل اعتماد در سیره نبوی دسترسی داشته باشیم، تکراری نداریم. تاریخ به اعتبار این که سرنوشت و هویت تاریخ اسلام را رقم می‌زده و مدیریت و کارهای رسول خدا را تنظیم می‌کرده، مورد توجه همه بوده و همه می‌خواستند به آن دست ببرند. بنابراین این بدخالت‌ها انجام گرفته است، اما به راحتی می‌شود صالح و ناصح را تشخیص داد.

سؤال: این بحث شما مربوط به بخش اول سؤال ما بود. سؤال ما در اصل این بود که با توجه به پکسان بودن منابع سیره نویسی (که گفتید منابع هم تکلیف روشنی دارند و از ابتدای سیره‌نویسی برای قدا و وجود داشته)، در حال حاضر هم اگر کسی بخواهد سیره بنویسد باز هم باید به همین منابع رجوع کند. در این صورت تفاوت میان سیره‌نگاری قدیم و جدید در چیست؟

آیینه‌وند: منابع موجود از نیمه دوم قرن دوم هجری تا پایان قرن چهارم هجری و اول قرن پنجم هجری را منابع دسته اول می‌گوییم. این منابع شامل کتب معتبری مثل تاریخ طبری، ابن هشام، تاریخ یعقوبی

به احادیث است. حالا با توجه به این که عموماً سیره‌نویس‌ها منابع یکسانی در اختیار دارند یا از منابع مشخص برای نگارش سیره استفاده می‌کنند، چه طور می‌توانیم بین سبک سیره‌نگاری قدیم و سبک سیره نگاری جدید تفاوتی بگذاریم؟

آیینه‌وند: این سؤال در واقع چند سؤال بود که در قالب یک سؤال مطرح شد. سؤال اول به این مطلب اشاره داشت که بیشتر مورخان و سیره‌نویس‌ان، روایات را به عنوان منبع تاریخ اسلام قبول ندارند، ولی نمی‌توانیم بگوییم که مطلقاً قبول ندارند. تاریخ حساس است و این مشکل هم هست. حالا باید فهمید که راه چیست. سؤال دوم به منابع دیگر اشاره داشت. در میان منابع دیگر، از همه عمده‌تر و مهم‌تر قرآن کریم است که در آن شکی نیست. خوشبختانه در شیعه به منابعی دسترسی داریم که از طریق معصومان، به تنجیم به دستمان رسیده که راوی سیره و سنت و حالات و کردار و رفتار پیامبر است که منابع اطمینان بخشند. روایاتی که شیعه نفوذ اسرائیلیات را دارند یا روایاتی که عقل آنها را تأیید نمی‌کند یا روایاتی که از طریق جغرافیا تأیید نمی‌شود یا روایاتی که معمولاً به احزاب و دست‌پنجه‌بندی و هت‌پنجه‌بندی‌ها و جبهه‌بندی این شهر در مقابل آن شهر است، این‌ها معمولاً در تاریخ مورد استفاده نیست.

در مورد خود سنت رسول خلد، مشخصاً منبع ما قرآن است که خدا آن را برای ما حفظ کرده است. اما نحن نزد الذکر و لنا

سیره نبوی (منطق عملی) مجموعه اصولی است. راه‌ما که برگرفته از قرآن کریم و راه و رسم پیامبر اکرم (ص) و اوصیای آن حضرت است. این اصول قواعدی است کلی که جهت زندگی را در وجوه مختلف فردی، اجتماعی، مدیریتی، خانوادگی، سیاسی، نظامی و اقتصادی مشخص می‌کند. تاریخ‌نگاران مسلمان از همان آغاز، شخصیت پیامبر اسلام (ص) را پسان سوژهای برای گزارش‌های تاریخی لحاظ کردند. امروزه نیز بخش قابل توجه و غیر قابل تفکیکی از تاریخ اسلام، شناخت سیره نبوی در ابعاد مختلف است. در گفت‌وگوی حاضر، آقایان دکتر صادق آیینه‌وند و دکتر مصطفی دانشاد تهرانی به بررسی گرایش‌ها و ضرورت‌ها در باب سیره‌نویسی اشاره کرده‌اند.

سؤال: هیچ یک از مورخان که به زندگی پیامبر پرداخته‌اند، روایاتی را که نقل کردند، تأیید نمی‌کنند. آیینه‌وند: همه را تأیید نمی‌کنند؟

سؤال: طبری، زین‌الدین عراقی و دیگران گفته‌اند که ما راوی روایات هستیم و صحت و سقم آن نیاز به تحقیق و پژوهش بیشتری دارد. این بحث باعث می‌شود که ما به این نتیجه برسیم: به غیر از منابع تاریخی که سرشار از شبهات هستند، دو منبع دیگر برای نگارش سیره می‌ماند که یکی قرآن و دیگری مراجعه مستقیم

این روش، سیره نویسی از اولین منبع سند تا آخرین راوی را جست و جوی می‌کنیم و در متن هم با اخله عقلیه و دست قطعیه (قرآن کریم) سبکشناسی می‌کنیم. از لحاظ لنوی این اصل است؛ مثلاً اصطلاحی از قول این سینه نقل می‌کنند که کلمه «معقولات» در آن به کار رفته است. «معقولات» مربوط به قرن سوم هجری است. چه طور امیر مومنان (ع) از قول رسول خدا (ص) نقل کرده که «علیکم بالمعقولات»؟ خوب این‌ها از نظر سبکشناسی نمی‌خوانند این موارد را باید سبکشناسی کرد و این همان کاری است که در فقه می‌کنند. سیره اخص بیشتر در حدیث و فقه کاربرد دارد.

آیین‌ها و نود: در حوزه تاریخ ما یک تاریخ عام داریم که مباحث و مسائل خاص علم تاریخ و مصطلحاتش در آن است. تاریخ هم در همین جهان و به دست بشر معمولی نوشته شده است. مسائلی هم داریم که تحت عنوان اسطوره می‌گنجد که موضوع بحث ما نیست. الان بحث ما تاریخ خاصی است به نام سیره که در اسلام پدید آمده و خاص اسلام است. من می‌خواهم تاکید کنم که این تاریخ است که ما الان درباره آن بحث می‌کنیم. سیره نبوی است. این ویژه مسلمانان است. یعی مسلمان‌ها پانگرتی و لزوم و اضطراری که نسبت به نگارش سیره داشتند، برای تدوین حاکمیت تجربه و مدیریت نبوی این کار را انجام دادند. و یک سیرای یا سبغه اسلامی نوشتند. این اساساً با تاریخ‌های مرسوم که در ترکیب‌هایی مثل تاریخ ایران، تاریخ اسلام یا تاریخ مسیحیت جلوه گر شده‌اند تفاوت دارد. الان ما در حوزه سیره اخص هستیم که ویژه اسلام است.

ما در اصطلاح علوم سه دسته داریم: علوم تأسیسی، علوم اخذی و علوم تملیکی. علوم تأسیسی مانند فقه و حدیث و تفسیر و سیره اخص و اعم است. علوم اخذی هم مثل ریاضیات، پزشکی است. علوم تملیکی هم دانش‌هایی است که آنها را از دیگران گرفتیم و تسلط خودمان را نشان دادیم. و سبغه اسلامی به آن بخشیدیم. مثل فلسفه اسلامی، علوم عمومی که الان موضوع بحث ما است. علوم تأسیسی است که خاص مسلمانان است. مانند تاریخ که دیگر نمی‌توان آن را با تاریخ روم و یونان مقایسه کرد.

معیارهای ما برای تدوین سیره - آن چنان که قدا رفتار کردند - قرآن، اخبار و کتب دست اول تاریخی است. این به تاریخ مربوط می‌شود یا به سیره اعم و اخص؟

آیین‌ها و نود: در سیره رسول خدا (ص) در حقیقت رأی ما کاربردی و عملی است. ما هر چه از سیره حرکت کنیم باید به آن عمل کنیم. مثلاً برادران اهل سنت ما در تیمم به گونه خاصی رفتار می‌کنند؛ چرا که آن را مقتضای سیره پیامبر می‌دانند. این‌ها دیگر سیره اخص است. این سیره اخص، بابی است بر ایوان فقه که در کتب فقهی و حدیثی ما محفوظ است.

منابع: منابعی که شما در باب صحت آن بحث کردید، در ادوار مختلف تاریخی ابزار تبلیغ بوده و خیلی مواقع روایات جعلی هم به آن اضافه شده.

برخی روایات هم از آن کم شدند. اغلب منابع در واقع شکل مکتوب روایات شفاهی بوده‌اند. این منابع در چه فراز و نشیب‌هایی به دست سیره نویسی‌ها رسیده و چطور می‌توانیم تشخیص دهیم که در چه دوره‌هایی چه نوع سیره‌نگاری‌هایی رواج داشته است؟ آیا سیره نویسی تا این اندازه غنی شده است که بتوانیم برای آن به دوره‌هایی قائل باشیم؟

آیین‌ها و نود: یک سیره بیشتر ثبت است که آن هم با سبک‌های و سلیقه‌ها و ویرایش‌های گوناگون نگاشته شده است. ولی مهنا و مواد خام و حرکت جوهری‌اش در همه مستتر است. ما یک سابقه سیره‌نگاری داریم که به اندازه خود برجسته است. البته متون دسته اول سیره‌نگاران از بین رفته و از دست دوم هم این اسحاق و ابن هشام و سیره زهری را در اختیار داریم. غالب سیره‌هایی که از بین رفته، دیگران از آن‌ها استفاده کرده‌اند. می‌توان گفت که سیره صیغه و ساختاری واحد دارد که سلیقه‌های گوناگون بر آن تأثیر گذاشته است. به عنوان مثال ابن هشام از ابن اسحاق است. بخانه کرده است. ولی به نظر من بر اساس سلیقه چیزهایی حذف کرده و از بین برده. مثلاً گاهی یک سیره نگار در زمانی زندگی می‌کرده که ارباب حکومت کاری به کار او نداشتند و او با خیال آسوده سیره خود را نگاشته است؛ مثل زمانی که عباسیان یا امویان در گیری داشتند. اما وقتی عباسیان حاکم شدند و آن سیره نگار را برای نگارش سیره بر اساس سلیقه حکومتی دعوت کردند، سیره دیگری به وجود آمد. مثل سیره بغدادی و کوفی که با سیره مدنی فرق می‌کند. بر سیره مدنی گرایش شیعی حاکم است. در این سیره برای مثال احادیث اهل بیت (ع) و دفاع از ایشان نقل می‌شود. ولی در سیره بغدادی - که همین سیره ابن هشام است - سیره دستکاری شده است. دستکاری هم توسط خود ابن اسحاق شده که تحت فشارهای حکومتی بوده است. مورخ اولین کسی است که با حکومت سروکار دارد و این اوضاع هم بر کار او تأثیر می‌گذارد.

چنانچه: جناب دانشا، به نظر شما چرایانات مختلف سیره‌نگاری یا توجه به بحثی که درباره سیره‌نگاری داشتیم چگونه است؟

دانشا تهرانسی: دکتر آیین‌ها و نود این مباحث را مفصلاً در کتاب «علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی» باز کرده‌اند. اما من دو سه نکته به نظر من می‌رسد. رویکرد سیره‌نگارها مختلف بوده است. سیره یا حدیث آغاز شده، یعنی در رویکرد نسل اول و نسل دوم و نسل سوم به سیره‌نگاری، در ابتدا دغدغه‌هایی حدیثی وجود دارد. چرقه‌های رفتن به سمت سیره را حدیث ایجاد کرد. اگر شخصیت‌هایی مثل غریب‌زهر حر را از سیره نوبسان نسل اول یا شخصیت‌هایی مثل ابن شهاب زهری را از نسل دوم و مثلاً ابن اسحاق و ابن هشام را از نسل سوم بدانیم، به نظر می‌آید که خاستگاه سیره رویکرد به

حدیث باشد. رویکرد به حدیث هم اشکال و مظاهر مختلفی داشته است. فهم حدیث هم فهم مختلفی بوده. این عوامل سبب می‌شد که سیره‌نگاری با زبان‌های مختلفی به تاریخ نگاه کند. مثلاً ما نسل اول و دوم را که می‌بینیم در دوره بنی‌امیه به نظر می‌آید که بنی‌امیه علی‌رغم این که مایل بودند از سیره بهره بگیرند، بیشتر می‌خواستند بر اساس پارکله حدیث، مشکلات حکومتی‌شان را حل کنند. ولی در عین حال تمایلی نداشتند که سیره متون بشود. چون سوابق بنی‌امیه سوابق خوبی نبود. لذا به نظر می‌رسد که سیره‌نگاری نسل اول و دوم متأثر از این گرایش بنی‌امیه باشد.

یک نوع رویکرد خاص به سیره هم پیدا شده که مربوط به دوره بنی‌عباس است. بنی‌عباس خیلی راتب بودند که سیره‌نگاری تدوین شود. خودشان می‌خواستند که سوابقشان را مطرح کنند و چنان‌باشان را با این پیشینه‌ها توجیه کنند. با تمایلی که آن‌ها داشتند اگر بگوییم سیره‌نگاری در دوره بنی‌امیه با یک رویکرد متوسط به کلتی است که گرایش به دستگاه حکومت نداشتند و بعد هم کلتی که در دوره بنی‌عباس سیره نوشتند یا یک گرایش دیگر، این در حقیقت یک نکته اشتقاقی را از دو زاویه باز می‌کند که به نظر من در بحث تأثیر دارد. اگر بپذیریم که اولین سیره‌نگاران یا اولین تاریخ‌نگاران شیعیان بودند، این‌ها بالطبع با رویکردی خاص به سیره توجه می‌کردند. به نظر می‌رسد این احتمال هم هست که اولین کسی که کار تدوین و نگارش سیره کرده، عبدالله بن زبیر رابع کاتب امیر مومنان باشد. آنها به حدیث هم توجه می‌کردند. او در حکومت حضرت کاتب بوده و بسیاری از مطالب را از حضرت آموخته است. امیر مومنان هم بر باقی ماسن آن تاکید داشته‌اند. در موارد متعدد اگر چیزی را اسلام می‌کردند به کاتب‌شان می‌فرمودند که دودسخه نوشته شود. طبیعی است که دقت‌هایی که امیر مومنان داشته خود به خود یک مکتب توجه به ثبت و ضبط را ایجاد می‌کرد. لذا این‌ها رویکردی دقیق به تاریخ و حدیث کردند. در حالی که دیگران این ویژگی را نداشتند.

تکلیف‌های مختلفی هم برای جعل حدیث و جعل تاریخ بوده است. جاعلان دست به دست هم دادند تا این کارها را انجام دهند. درگیری‌های قومی، اختلاف‌های مذهبی، تمصب‌ها، فرسوش کردن‌های رای و تاریخ‌نگار و ناقل حدیث هم وجود داشته است. مخالفان اهل بیت و کسانی هم بودند که می‌خواستند تصویری از پیامبر بسازند تا متناسب با رأی خلفا باشد. که این‌ها به نظر من همه خاستگاه‌های مختلفی را ایجاد کرده و در حدیث، مذهب و تاریخ‌نگاری هم تأثیر گذاشته است. نکته دیگر، پایگاه‌های جغرافیایی است. یعنی اهل مدینه، عراقی‌ها، یعنی‌ها، شامی‌ها، مصری‌ها، هر یک رویکرد خاص خود را داشتند که بر این اساس حوزه‌هایی



آیین‌ها و نود: امکان ندارد مورخ که حساسیت خاصی هم درباره او هست، بتواند بدون توجه به عوامل بیرونی تاریخ بنویسد، مگر برای خودش.

را تشکیل می‌دهند. این حوزه‌ها به لحاظ حوزه‌های حدیثی‌شان هم تفاوت دارند. حوزه حدیثی مدینه با بصره و شام و یمن و مصر تفاوت است. تاریخ هم که بر این اساس شکل می‌گرفته، متفاوتی با اختلاف همراه شده. به همین دلیل در روایان مدنی تقریباً می‌شود تشخیص داد یا چه جهت‌گیری‌هایی کار می‌کنند. در سیره‌نگارهای عراقی اعتدال و تمایل بیشتری نسبت به اهل بیت می‌بینیم؛ هر چند بعضی‌هایشان تندرو هستند. در حالی که این انتظار از مدنی‌ها می‌رود. در شام وضع کاملاً فرق می‌کند؛ یعنی محدثان هم گرایش‌های متفاوتی دارند. چون زمینه تربیت‌شان و تلقی‌هایشان فرق می‌کند. ذوق و زمینه‌های ادبی محدث و تاریخ‌نگار هم تأثیر بسیار دارد. مثلاً فرض بفرمایید یکی از اتفاقاتی که شاید کمتر هم به آن توجه شده، این است که مناطقی از دنیای اسلام به دلیل رویکردهای اهل‌شان به بعضی از حوزه‌های حدیث و تاریخ غلبه می‌کردند. مثلاً خراسانی‌ها به دلیل دیدگاه و ساختار فرهنگی‌شان که خیلی به ادبیات علاقه دارند، نوع سلاقی و علائق آن‌ها در رویکردهای آنها تأثیر گذاشته است. مثلاً اولین شاعران و کسب‌های که نهج البلاغه را تدریس کردند خراسانی‌اند. می‌توان مجموعه‌ای از این گرایش‌ها را استخراج و بررسی کرد. نمی‌دانم حالا این اتفاق افتاده یا نه تا ما به یک نقد، بیندیشی دقیق برسیم؟

آیین‌ها و نود: به نکته خوبی را اشاره کردید. باید بگوییم که تا به حال این تقسیم بندی انجام نشده است. امیدوارم که این آرزو جامعه عمل بپوشد. ما مدرسی داریم و اتجاهات و مکتب‌های تاریخی و گرایش‌هایی مرتبط با آن‌ها. این مکتب‌ها و گرایش‌ها همان‌طور که ایشان فرمودند بر اساس سلیقه‌ها و رویکردهای مختلف در حوزه‌های جغرافیایی و حتی همراه با اقتضات و مناسبات محلی تدوین شده است. یک مجموعه سیره بدون شده می‌تواند در این زمینه راهگشا باشد. نارد این رویکردهای سیره نویسی را در خراسان، شام و عراق پیدا کنیم.

در این جا بحث رویکردها و گرایش‌ها پیش آمد. این سؤال به ذهن می‌آید که در موارد آشکار جعل حدیث (مانند ماجرای خوردن پیاز عکبه در مکه و واجب شدن بهشت بر او به نقل منقول از پیامبر) که قصه به زمان رسول خدا نزدیک بوده است، به راحتی می‌توان عکس‌العمل مناسب اتخاذ کرد. ولی وقتی بحث گرایش و اتجاهات مطرح می‌شود، دیگر یک فرض تحلیلی پیش می‌آید. این میدان دیگر میدان فقه و تکلیف نیست، بلکه می‌خواهیم بدانیم در سیره چه محتوایی وجود دارد تا احساس و عاطفه مذهبی خود را فریه تر بکنیم. این‌جا دیگر تفاوت نمی‌کند. سیره را یک شیعه خالص نوشته باشد یا یک چیره‌خوار آل ابی‌سفیان. اگر بحث روشی یا اتجاهی پیش بیاید، در این صورت، اختلاف بین این دو رویکرد، متدیک است و ربطی به محتوا ندارد. و این در واقع گویا پیش‌داوری است که می‌گوییم اگر فلان سیره نویسی

اموی و عباسی توانست سیره بنو سید به این دلیل بود که از جهت جغرافیایی نزدیک به حوزه نفوذ دشمنان ائمه (ع) است و لذا طوری می نویسد که مقبول ما نیست و یا اگر سیره نگار شیعی بنویسد چون از آن حوزه دور تر است قاعدتا مقبول ما است. در حالی که در واقع محتوا یکی است.

دلشاد تهرانی: این گونه درست که هر مورخی که به سراغ مواد می رود، همان را استخراج کند که مورخ دیگر استخراج کرده است مورخی مثل طبری هم که خبرهای مختلف را نقل می کند، به هر حال ناچار از رعایت ملاحظاتی است. مثلاً یعنی همان طبری گرفتار به هر حال دیدگاهی دارد که هر حرکتی علیه خلیفه را خروج بر مسلمانان می داند این نگاه در نگارشش وجود دارد طبری بعد از این که تاریخش را تمام کرد تصمیم گرفت که در مورد غدیر چیزی بنویسد اما چه اتفاقی برایش افتاد؟ چنان بر او هجوم می برد و چنان تحت فشار قرار می گیرد که کار را ناقص رها می کند. مرحوم مطهری تعبیری دارند که خیلی تعبیر خوبی است. مثلاً می فرمایند فقهی که لعل روستا است فتواش بوی روستا و فقهی که در کبر مسایل شهری است فتواش بوی شهر می دهد. بنابراین مورخی هم که در حوزه های زندگی می کند جغرافیای او تأثیر دارد نمی گویم. مثلاً مثلاً مثلاً ولی به هر حال تأثیر دارد گزارش های اقتصادی اش در نگاه او اثر می گذارد به همین دلیل می بیند که بعضی از قسمت های سیره گویند که معقود شده یا کم رنگ شده و در عوض قسمت هایی پررنگ شده مورخ چه بخواند چه نخواند - حداقل - تحت فشار روانی است او باید خیلی با عظمت باشد که بتواند خودش را از همه این ها آزاد بکند که البته بعضی از مورخان این تلاش را کردند و این کار صورت گرفته اما به هر حال این تأثیرها هست. در مواجهه با روش های تاریخ نگاری یا سیر نگاری باید این حوزه های مختلف انگیزه ها را لحاظ کنیم.

آثار مورخ به چه می برسد نقاط مشترک بسیاری دارند اما در جاهایی بیس آنها فرق های اساسی و تفاوت های خیلی جدی ای وجود دارد. نگاه بر چیزی از همان آغاز مشهور می شد در حالی که اصلی نداشت ولی به دلیل شهرت سیر نگار و تاریخ نگار نقل می شد همین الان در میان ما شیعیان مجموعه ای خبر وجود دارد که اصلی ندارد مثلاً عبارت مشهور از قول حضرت حسین (ع) که «ان کلن دین محمد لم یحکم الا قتلی فیا میبوف خدیجی». این از حضرت حسین (ع) نیست شاعری این را گفته و بعد وارد زبان شده و بعد وارد کتاب شده و بعد هم قاعده مشهور می شود آرام آرام به جایی می رسد که اگر بخواهید انکارش کنید چنان کار سخت است که جرات نمی کنید خبر دیگر جمله ای است که می گویند حضرت حسین (ع) فریاد فرمود: «اگر به من رحم نمی کنید به این بچه رحم کنید و آب بدهید». این را نخستین بار ابن جوزی در تذکره الخواری گفته است. اصلاً امکانش هست که سیر نگاری را با همان متون موجود بدون در نظر گرفتن عوامل بیرونی مانند جغرافیا، تقسیم بندی کنیم؟ آینه و تند فکر می کنیم یا تعریفی که ارائه

شده این کار خوبی مشکل است تاریخ که حساس ترین علوم است به جای خودش آیا در علوم انسانی می شود بگوئیم که یک فیلسوف از حواصت عصر خودش متأثر نبوده. امکان ندارد مورخ که حساسیت خاصی هم درباره او هست بتواند بدون توجه به عوامل بیرونی تاریخ بنویسد مگر برای خودش. اموی ها می خواستند سیره بنویسند نه سیرهای که عظمت انصار و عظمت بنی هاشم در آن نوشته بشود آنها سیرهای می خواستند که بنی امیه کمبودهایشان را

چهران کنند آخرین افرادی که به اسلام پیوستند پرونده خوبی ندارند و سابقه مبارزه ندارند این ها می خواهند سیره بنویسند پس می آیند جلوی سیرنویسی را می گیرند و اگر هم سیره می نویسند سیرهای به سبک و سباق و میل خودشان می خواهند. مورخ لاجرم با حاکمیتی سروکار دارد که در عصر خودش است. این حاکمیت امکان ندارد به مورخ اجازه دهد که نمونه ای را بدون علاقه بنویسد تاریخ هم مثل سبک می آید چون با حاکمیت و حکومت سروکار دارد بنابراین نمی شود تاریخ را مجرد از حوادث بیرون در نظر گرفت. حالا نقد درونی

تاریخ چیست؟ همان است که روایت را با آن بر روی و استناد می کنیم. فرض کنید خبر آزاد و عموم را بررسی می کنیم که داخلی است و مشکلی ندارد این یک نقد درونی است. یک نقد علمی و اتومولوژیک است ولی مشکل ما با عوامل بیرونی مانند حاکمیت ها، جغرافیا، سلیقه ها، انگیزه ها، ارتباطات سیاسی، مناسبات خاص عقلی، کلامی و غیره است. همه این ها تأثیر می گذارد در تفسیر هم همین طور است. برای نمونه فرقه «مجمعه» شاهد خوبی است آنها «الحرمین علی المرش استوی» را چوری معنی می کردند که گویی خدای روی سطح ملموسی نشسته است از زبان یک عرب بیابانی به دست می آورند که «استواء» به معنای همین نشستن معمولی است. آنان هم در این تلقی تحت تأثیر جغرافیای زیستی خود بودند از این موارد در سیره هم هست البته این آن قدر نگران کننده نیست که ما نسبت به تاریخ بدبین شویم. بعضی این مشکل را بزرگ می کنند در حالی که مواد تاریخی هست و همیشه مورخ نقد و مورخ منصف هم وجود دارد نمونه اش را هم داریم مسعودی و یعقوبی.

آیا می توانیم بگوئیم در بخشی از سیره، آن جا که عدد و رقم مطرح است - مثل شماره کشته گان - جنگ غزوه که صرف نقل تاریخی است - دیگر قاعده دخالت گرایش ها فقط ندارد. در واقع دخالت گرایش ها فقط در آن جا که با تحلیل مواجه هستیم وجود دارد نمی توانیم بگوئیم که آن جا هم که تاریخ نویسی، گرایش هایش را کنار می گذارد، تفاوت در مسائل، محصول تفاوت در روش است؟ دلشاد تهرانی: اتفاقاً در همان عدد و رقم هم گرایش ها تأثیر دارد فرض کنید در



دلشاد تنزل مقام نبوی به حد و اندازه یک انسان معمولی گویا واکنشی است در مقابل غلوی که پیامبر از سوی برخی در تاریخ صورت گرفته است.

درگیری میان انصار و اوس و خزرج، گروهی تلاش می کنند برای خودشان شهید سازند و به همین دلیل در عدد و رقم ها هم دخل و تصرف می شود در جریان سقیفه هم هر گروه سعی می کردند برای خودشان شأن بسازند نمونه دیگر ماجرای غزوه بنی قریظه در سیره پیامبر است. آیا واقعا چنین چیزی اتفاق افتاده و پیامبری که مشی اش منحصر است و اصول معینی را بر زندگی خودش دارد و بنیایش بر رحمت است، می توانسته دستور داده باشد که هفتصد نفر را - کمتر یا بیشتر - در یک روز کسرتن بزنند؟ آری این مثلا در درگیری های خزرج و اوس ساخته نشده است؟ پس خود این رقم ممکن است ساخته و جعل شده باشد حتی در روز فوت پیامبر اختلاف شده است برای این که معلوم می شود در جاهای کردن این مهم دستی هست چیزی که امروزه ضروری است بحث نقد تاریخ است و فقه و تاریخ ما امروز این گنج را داریم که گنجینه بسیار گرانبهایی است یعنی علی رغم همه این مسائل و معایب مجموعه تاریخ بسیار با ارزش است اما بدون فقه تاریخ و بدون نقد تاریخ نمی توانیم با او برخورد کنیم. حتماً واجب است که ما مورخ را با ملاک های فقه تاریخ و نقد تاریخ بسنجیم باز هم احتمال می دهیم که ما خودمان هم که این کار را می کنیم در معرض خطا باشیم.

آینه و تند: متکلمان اولین کسانی بودند که به فلاسفه و تاریخ کمک کردند چون برای مورخان مثلاً این حد بدون خودش فیلسوف بود و متکلم قوی و مسلط و هر جا که مورخان با کلام و فلسفه آشنا هستند در تاریخ گل می کنند چون نگاه فیلسوفانه دارند مخصوصاً معتزله خیلی کمک کردند و باعث شدند مورخان حواسشان جمع شود ما باید از فیلسوفان و متکلمان معتزله تشکر کنیم نه اشاعر و اشاعره هیچ دردی برای ما دوا نکردند جز این که بیشتر مشکل ایجاد کردند.

عرب یا پسر هگبری از روش های جدید به توجهی به تاریخ اسلام مخصوصاً سیره دارند که با مراجعه به منابع دسته اول تاریخ اسلام، شخصیت پیامبر را طوری تفسیر می کنند که ما را در نهایت با یک انسان تاریخی و واقعه و حوادثی که بر آن گذشته مواجه می کنند. در این روش ادعا می شود که بر آمدن پیامبر اسلام (ص) به عنوان کسی که اینک او را «رسول الله» می نامیم، در واقع محصول نزاع قومی و قبیله ای بین دو گروه از فرزندان هاشم بن عبد مناف و قصی بن کلاب بوده است. و این جا چون مثلاً ثروت خاندان پیامبر بیشتر بوده و جایگاه و طبقه اجتماعی بالاتری داشتند، محمد (ص) پیغمبر خدا شد. الان ما در دوره معاصر با چنین تلقی هایی در مورد تاریخ اسلام مواجه هستیم و چه بسا افواچش به این طرف هم آمده و در بیرون از حوزه تاریخ اسلام در الهیات، مخصوصاً در فلسفه اسلامی هم بیش تر است. در این باره

توضیح دهید

دلشاد تهرانی: به نظرم می آید که این متأثر از آن حرکتی است که در مصر پیدا شد بعد از حمله ناپلئون به مصر، موج تفکری که در مصر پیدا شد پیامدهای آن، روشی را مطرح کرد که ایجاب می کرد پیامبر یا شخصیت های دیگر را در یک چهار چوب خاص ببینید و در واقع یک نوع قداست زدایی باب شد. محمد حسنین هیکل هم در مقدمه تاریخش می گوید من می خواهم چنین تاریخی بنویسم همین روش را آن ها بسنه نکته این جا قابل طرح باشد یک نکته این است که انسان هایی هستند که دید و فهمشان این است و علی القاعده وقتی سراغ پیامبر هم می روند شخصیت تاریخی او را بررسی می کنند جنای از اتصال به وحی و مقام قدسی او و آن عوامل معنوی که این شخصیت دارد لذا بسیاری از رفتارهای او را که ریشه در معنویت و ارتباطها دارد اگر نتوانند تحلیل کنند با همان نگاه صرفاً تاریخی میان می کشند. بعد این یک جریان است به نظر می آید که کسانی در این قضیه تمرد داشتند یعنی در واقع نزول دادن پیامبر و تبدیل کردن او به یک فرد عادی و معمولی می تواند از ارتباطها و آن نقشی را که پیامبر در تحول انسانی می تواند ایجاد کند بکاهد. نکته دیگر این است که این آثار معمولاً آثار ضعیفی هم نیستند یعنی هم از نظر روش و روش مناسبی دارند و هم نوع تحلیل هایشان متناسب است که ممکن است برای ما خیلی خوشایند باشد اما مطلب این است که این تنزل مقام نبوی به حد و اندازه یک انسان معمولی گویا واکنشی است در مقابل غلوی که در باب شخصیت پیامبر از سوی برخی در تاریخ صورت گرفته است. آینه و تند: من به نظر می آید نباید شخصیت پیامبر را از آن چیزی که ملاک های خود قرآن و ملاک های نبوی است بیرون ببرد. پیامبر می فرمایند که «ما تو با کسی فی الذمات» در مورد من سخنان علوامیز نگویید آن طور که در مورد عیسی بن مریم می گویند و به او نسبت می دهند در سیر نگاری مقدار زیادی از این مسئله غفلت شده که شخصیتی را که در تاریخ هست و در عین این که تاریخی ولی فراتاریخی هم هست در نظر گرفته شود باید هم تاریخ را در نظر داشته باشیم و هم شخصیت تاریخی او و فراتاریخی او. فراتاریخی پیامبر را به نظر می آید این دو رویکرد باید صورت بگیرد و مشکلی ندارد که ما نگاه تاریخی داشته باشیم و پیامبر را در یک جایگاه تاریخی ببینیم و صرفاً تاریخ را بررسی کنیم. اما از شأن دیگر پیامبر به عنوان «شوه حسنه» که برای نجات و هدایت بشر آمده است، هم نباید غفلت کرد. پیامبر با این که زمینی است متصل به آسمان است و این نکته نباید فراموش شود رسول خدا یک شخصیت الهی و آسمانی است و باید آن امتیازات را برای خودش بگیریم. از طرف دیگر باید به این هم توجه کنیم که رسول خدا (ص) در عین آسمانی بودن، منزل شده تا بتواند با ما تماس بگیرد و با ما ارتباط برقرار کند. شخصیت او منزل شده تا در این عالم بتواند با ما متنازلان تماس بگیرد. اما این از شخصیت الهی اش چیزی نمی کاهد.